

بازرگان، فداکاری‌ها و صبوریش

یادداشت خانم اعظم طالقانی دبیرکل جامعه زنان

وب سایت پیام هاجر، ۸۷/۱۱/۷

روی سخنم با کسانی است که یا بازرگان و امثال آنان را نمی‌شناسند و یا تحت آموزش بی‌انصافانه مغرضین قرار گرفته‌اند!

حافظه دوران کودکی و نوجوانی بیش از همه مراحل دیگر زندگی نقش می‌گیرد، کودک هرآنچه می‌بیند و می‌شنود همه و همه را در گوش جان می‌سپارد و اغلب به خود اجازه دخالت در کار بزرگ‌ترها را نمی‌دهد ولی این حافظه را حفظ می‌کند تا به موقع در کنکاش ذهنی آشکار شود. این شرایط در مورد ما هم صدق می‌کند. در دوران کودکی شاهد رفاقت، همدلی و احترام کسانی چون آقایان دکتر سبحانی، مهندس بازرگان با آیت‌الله طالقانی بودم. پدر همیشه با احترام از آنان یاد می‌کرد. جلسات و نشست‌های آنان آنقدر جذاب بود که احساس می‌کردیم آن جلسات لحظات شیرین زندگی پدرمان را تشکیل می‌دهد.

به هر حال سال ۱۳۴۱ زندان قزل‌قلعه (که می‌توانست یکی از مراکز شاهد انقلاب باشد ولی امروز تبدیل به بازار میوه و تره‌بار شده) محل دیدار چنین مردان مصمم، جدی و همچنین آموزشی بود که نگاهها و رفتارهای آنان در وجودها رسوخ می‌کرد.

در سالهای قبل از ۱۳۴۰، روزی یکی از اقوام با تعجب و احترام فوق‌العاده‌ای گفت: آقای بازرگان را در چهارراه پهلوی (ولیعصر) دیدم که در باران تعدادی از کارگران را با بیل و وسایل بنایی سوار کرد که آنان را به مقصد برساند درحالیکه او به وسایل گلی و کثیف آنها توجهی نداشت.

در سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ هر بار با پدر ملاقات داشتم یا از پشت میله‌های زندان یا در ملاقات‌های خصوصی چهره‌های شاد و مصمم آنها را همراه با دوستان دیگر از جمله دکتر محمد مهدی جعفری، ابوالفضل حکیمی، مهندس سبحانی، دکتر عباس شیبانی، انرژی مثبتی بود که مدت‌ها خون تازه‌ای در رگهای ما به جوشش درمی‌آورد.

حضور خانواده‌ها و دانشجویان در دادگاههای سال ۱۳۴۲-۱۳۴۳ در پادگان عشرت‌آباد (ولیعصر) تبدیل به آموزش «چگونه مبارزه کردن» و «با چه کسی مبارزه کردن» حداقل ۱۵۰ نفر شد!!

دفاعیات سرهنگ رحیمی و تیمسار مسعودی (خدایشان رحمت کند) آقای مهندس بازرگان و سکوت طالقانی به دلیل اینکه دادگاه را صالح نمی‌دانست و ... بخشی از آموزشها بود و همچنین در ملاقاتهای حضوری که پس از محکومیت ده‌ساله آنها داشتیم خود آموزش دیگری بود.

این مردان صالح که سراسر زندگی‌شان را در تلاش و زحمت و زیستن در زندانهای کشور بود، هیچگاه از پایداری‌شان کاسته نشد. آنقدر صبور بودند که بخشی از «سازمان مجاهدین خلق» که از جریان پایدار اسلامی جدا شده و باصطلاح مارکسیست شده بودند، بدترین اهانتها را به آنان روا داشتند!!

انقلاب شد؛ همه می‌دانیم که مهندس بازرگان و یارانش به دنبال قدرت نبودند، قدرت را ابزاری جهت انجام وظیفه الهی پذیرفتند. ضمناً همان کسی که پاره تن امام بود (آیت الله مطهری) آقای مهندس بازرگان را جهت

نخست‌وزیری به رهبری انقلاب معرفی و امام نیز دولت وی را دولت امام زمان نامید. به هرحال شورای انقلاب بود که تحت نظارت رهبری تشکیل و تصمیمات را اتخاذ می‌کرد.

بازرگان همان‌طوری که مسئولانه نخست‌وزیری را پذیرفته بود مسئولانه استعفا داد؛ پس از انقلاب «دولت موقت» سازمان زنان را که زیرنظر اشرف(خواهر شاه) و به مسئولیت خانم مهناز افخمی اداره می‌شد، به چهارنفر سپرده شد که شورایی اداره شود. خانمها ناهید ظهوری، دکتر لباف، زری بازرگان و بنده چندماهی که اداره آنجا را به عهده داشتیم، هیچ رفتار تبعیض‌آمیزی نسبت به ما و فرزندش از آن مرد شریف مشاهده نکردیم.

یکی از شاخصه‌های مهندس بازرگان که در نوشته‌های وی در کتابهای «راه طی شده»، «ترمودینامیک»، و «مطهرات در اسلام» و ... دیده می‌شود، روان بودن و دقیق بودن است.

آموزشگرانی که دم از عدالت می‌زنند و خود و افکار و اعتقاداتشان را مافوق دیگران می‌دانند، چگونه است که حاضر نیستند صادقانه سوابق او و دوستانش را به جوانان تحت تعلیم خود معرفی کنند. عدم صداقت آنها در این نمونه مشاهده می‌شود که او و دوستانش را که پایبند به رفتار سیاسی دکتر مصدق بوده با آمریکای کودتاچی که دولت دکتر مصدق را سرنگون و شاه را برگرداند، چگونه می‌توانند سازش کنند. او که وقتی در خارج از کشور است و می‌خواهند با وی مصاحبه کنند فقط به همین اکتفا می‌کند که «من فقط در ایران حرف می‌زنم». می‌توان تجربیات ۳۰ساله را اینگونه تحلیل کرد که کسانی که نسبت ناروا و تهمت‌ها و ناسزاهایی را به او و یارانش می‌دهند ثابت کرده‌اند از نظر دین‌داری، وطن‌پرستی و درک و درایت برخورد با مخالفین و بیگانگان بسیار ضعیفند و می‌ترسند که گرایش‌های هرچه بیشتر ملت به او و همراهانش، پایه‌های قدرت‌شان را بخطر اندازد و هرازگاهی سخنان بی‌معنی و نابجا را نثار آنان می‌کنند ولی خود منتظر فرصت سازش و ارتباط با دیگران هستند!!

بی‌سبب نیست که از برگزاری مراسم سالگرد و ختم او و یارانش هم می‌هراسند، گویا زمین‌لرزه‌ای را احساس می‌کنند حتی از کسانی که از این جهان رخت بر بستند ترسناکند در حالیکه این زندگان اقتدارگرا هستند که پیوسته تصور می‌کنند رفتگان براندازی خشن یا نرم را طرح‌ریزی می‌کنند. این چگونه رفتاری است که مردمی که خواهان شرکت در مراسم چنین شخصیت‌هایی فداکار و بزرگ مورد ضرب و شتم قرار گیرند؟!...

آیا می‌توان حدس زد که دشمن از آستین دوستان سر برآورده است؟!...